

بسم الله الرحمن الرحيم

فقه بورس و اوراق بهادار ۱۸

استاد غنذلیبی ۹۸/۱۰/۱۷

بررسی راه‌های ممکن برای تصحیح قرارداد آتی

در ابتدای بحث از قرارداد آتی بیان شد که وقتی به تعریف قرارداد آتی دقت می‌کنیم، می‌بینیم که جمله «کسی که در موقعیت فروش است تعهد می‌کند یا کسی که در موقعیت خرید است تعهد می‌کند» چندین احتمال معنایی دارد و چون واضح نیست کدام مقصود است باید تمامی آن‌ها بررسی شود.

راه اول: قرارداد آتی «معاهده» باشد

اولین احتمال و راهی که ممکن بود به واسطه‌ی آن قرارداد آتی تصحیح شود این بود که قرارداد آتی یک قرارداد جداگانه و عقد مستقل باشد و به عبارتی یک «معاهده بین دو طرف» باشد، که این راه توضیح داده شد و اشکالات آن بیان شدند که خلاصه‌ی آن اشکالات عبارت‌اند از:

- ۱) اصل قرارداد:** اگر از همان ابتدا قصد اصلی آنها از قرارداد، تسویه نقدی در نهایت باشد نه تسویه فیزیکی لازمه‌اش این است که قصد جدی بر معامله ندارند فلذا قرارداد بدون قصد جدی منعقد شده و باطل است.
- ۲) شروط قرارداد:** شرط وجه تضمین - چه ضمن خود قرارداد آتی باشد و چه در ضمن عقد دیگری باشد -، شرط غیر مشروع است و مصداق اکل مال به باطل و پول به ناحق می‌باشد، فلذا خود شرط باطل است.
- ۳) فروش یا واگذاری قرارداد:** قرارداد آتی اصلاً قابلیت نقل و انتقال به غیر را ندارد و بر فرض اینکه چیزی در میان باشد که قابل نقل و انتقال باشد، وجه شرعی بر فروش آن نداریم و مصداق اکل مال به باطل است.
- ۴) تسویه قرارداد:** تسویه نقدی قرارداد آتی وجه شرعی ندارد چه اگر قصدشان از ابتدا همین تسویه بوده که اصل قرارداد باطل است و اگر در ابتدا چنین قصدی نداشته‌اند، چون شرط وجه تضمین نامشروع بوده، این پول هم اکل مال به باطل است.

حال به بررسی سایر معانی محتمل برای قرارداد آتی که ممکن است از راه آن این قرارداد تصحیح شود، می‌پردازیم:

راه دوم: قرارداد آتی «شرط ضمن عقد» باشد

در این احتمال، قرارداد آتی را اصلاً عقد فرض نمی‌کنیم بلکه این دو تعهد را دو شرط ضمن عقد دیگر فرض می‌کنیم، مثلاً یک معامله مستقل همچون بیع نقدی یا نسیه یا سلم در مورد یک کیلو آهن با هم منعقد می‌کنند و در ضمن آن شرط می‌کنند یک تن آهن در فلان زمان به فلان قیمت، این شخص به دیگری بفروشد و طرف دیگر هم خریداری نماید - یعنی هر دو را شرط کنند -.

این روش قبلاً در مصوبه دبیرخانه بورس در سال ۸۳ به امضای آقای مسعود مهردادفر، وجود داشته است، که به این شرح است: «قرارداد آتی قراردادی است که به عنوان شرط ضمن عقد لازم معامله سلف می‌توان آورد و به موجب آن عرضه کننده فلز هنگام معامله سلف به مقدار^۱

۱. به عبارت ساده: تعهد فروشنده و تعهد خریدار.

۲. مقصود فروشنده است.

وجه دریافتی در ضمن این بیع سلف تعهد می کند که مقدار معینی از همان فلز با مشخصات منطبقه‌ی با استاندارد بورس در زمان معین و با قیمت مشخص به طرف قرارداد تحویل نماید و خریدار نیز تعهد خرید می دهد و هر طرفی که از انجام تعهد، تخلف نماید مبلغ معینی به طرف دیگر بپردازد.»

این مطلب که این جا تصویب شده است همان احتمال دوم است و البته آن عقد لازم را محدود به سلم کرده اند؛ حال ما به صورت اعم بحث می کنیم چه آن عقدی که قرارداد آتی در ضمن آن شرط شده است سلم باشد یا غیر آن مثل بیع نقدی.

بررسی

ظاهراً اصل این قرارداد چه ضمن عقد سلم باشد یا ضمن عقد بیع نقدی باشد، صحیح است و اشکالی ندارد چون که خود عقد، مشمول ادله «اوفوا بالعقود» است و شرط آن هم با «المومنون عند شروطهم» برای هر دو طرف، لازم الوفاء می گردد.

ولی تمام اشکالاتی که در راه اول بیان شد، به این راه نیز وارد است.

نکته: شرط وجه تضمین در اینجا شرط شده است ضمن شرط دیگری و شرط است برای شرط، نه اینکه شرط باشد برای عقد اول، فلذا هنوز اشکالات مربوط به آن که این شرط را مصداق اکل مال به باطل قرار می داد، باقی است.

نتیجه

این راه نیز برای تصحیح قرارداد آتی، فایده‌ای ندارد.

راه سوم: قرارداد آتی «تعهد معوضه» باشد

در این راه و احتمال فرض می کنیم که قرارداد آتی نه خودش عقد مستقلی باشد - راه اول - و نه در ضمن عقدی دیگری باشد - راه دوم - بلکه صرفاً تعهد است ولی نه تعهد خالی محض بلکه تعهد معوضه یعنی در قبال و عوض یکدیگر دو تعهد داده شده است.

به این صورت که یک طرف می گوید که من تعهد می دهم به شرط اینکه شما هم تعهد بدهید و طرف مقابل هم تعهد می دهد به شرط این که طرف مقابل هم تعهد بدهد، شبیه هبه معوضه که یک طرف چیزی به دیگری می بخشد به شرط که دیگر هم به او چیزی هبه کند.

فلذا این فرض تعهد ابتدایی و شرط ابتدایی محض نیست و تعهد و شرط در ضمن عقد دیگر نیز نیست، بلکه حد وسط دو فرض دیگر است یعنی یک تعهد و شرط معوضه است.

بررسی

برای اینکه بتوانیم حکم به صحت اصل این قرار داد نماییم، باید بررسی کنیم که آیا ادله وجوب وفای به شرط - که بحث آن گذشت - شامل شرط تعهد معوضه نیز می شوند یا خیر؟ که این مسئله بین فقهاء اختلافی است.

شاید کسی بگوید ما اجماع بر این مطلب داریم که «ادله وجوب به وفا شامل شرط ابتدایی نمی شوند.» و از آنجایی که شرط معوضه نیز شرط ابتدایی است پس مشمول ادله وجوب وفا نخواهند بود فلذا این شرط - قرارداد آتی بنا بر این تفسیر - لازم و واجب الوفاء نخواهد بود.

جواب می دهیم که بر فرض صحت این ادعا یعنی بنابر این فرض که هم بپذیریم اجماع داریم که شرط ابتدایی واجب الوفا نیست و هم این اجماع را حجت بدانیم، باید دقت داشت که اجماع دلیل لبی است فلذا تنها شامل قدر متیقن از شروط ابتدایی می شود که همان «شروط

ابتدایی محضه» باشد و شامل «شرط معوضه» نمی شود و دلیلی نداریم که «شرط معوضه» نیز از تحت ادله وجوب وفای به شرط خارج باشد، پس مشخص نیست که اجماع شامل «شرط معوضه» می شود یا خیر، فلذا عدم وجوب وفای به شرط معوضه قابل استناد به اجماع نیست.

بنابر این ادله وجوب وفای به شرط مثل «المومنون عند شروطهم»، شامل همه شروط می شود مگر آن شروطی که با دلیل خارج شده است و قدر متیقن از شروطی که با دلیل اجماع از تحت ادله خارج وجوب وفای به شرط خارج شده است همان «شرط ابتدایی محض» است.

پس شرط معوضه نیز به واسطه ادله وجوب وفا، لازم الوفا می شود و از این جهت شبیه راه اول و دوم می شود که هر دو طرف لازم بود به تعهد و شرط خود عمل کنند و از این جهت اصل قرارداد آتی به این معنا مشروع و لازم الوفاء می شود. ولی تمام اشکالاتی که در راه اول بیان شد، به این راه نیز وارد است.

نتیجه

این راه نیز برای تصحیح قرارداد آتی، فایده ای ندارد.

راه چهارم: قرارداد آتی «تعهد ابتدایی» باشد

در این راه و احتمال فرض می کنیم که قرارداد آتی صرفاً دو تعهد ابتدایی باشد به این معنا که «من تعهد می دهم که از شما بخرم و شما هم تعهد می دهید که به بنده بفروشید».

بررسی

اولین نکته که در اینجا باید بررسی شود این است که آیا برای لزوم وفای به تعهدات ابتدایی، می توان به عموم «المؤمنون یا المسلمون عند شروطهم» تمسک کرد یا خیر؟

اگر بپذیریم که شرط ابتدایی هم مصداق شرط است، می گوئیم که ظاهر ابتدایی ادله «المسلمون عند شروطهم» عموم است و شامل همه شروط چه شرط ضمن عقد و چه شرط معوضه و چه شرط ابتدایی و یا هر شرط دیگری می شود.

ولی در مقابل این عموم، ادعای اجماع شده است بر اینکه «شرط ابتدایی لازم الوفاء نیست» فلذا اگر این اجماع حجت باشد، سبب تخصیص عموم می شود و دیگر شرط ابتدایی مشمول ادله لزوم وفای به شرط، نمی شود؛ ولی اگر اجماع را حجت ندانیم، چون دلیل دیگری بر تخصیص نداریم پس عموم المؤمنون عند شروطهم شامل شرط ابتدایی نیز می شود.

از دو جهت به این اجماع اشکال وارد است:

۱. از جهت صغروی:

اجماعی حجت است که به صورت قطعی یا اطمینانی کاشف از قول معصوم باشد یعنی اگر در جایی فحص از فتاوی فقها کردیم و به این نتیجه رسیدیم که مثلاً ۵۰۰ فقیه با اینکه عموم المؤمنون عند شروطهم را در اختیار داشته اند ولی بدون هیچ دلیل و مدرکی، گفته اند شرط ابتدایی واجب الوفاء نیست؛ در این صورت بالطبع یا حداقل بالاطمینان کشف می کنیم که حتماً یک دلیل قطعی و معتبره عندالجمیع بوده است یا اینکه به صورت سینه به سینه و شفاهاً از قول معصوم وجود داشته است که چنین فتوایی داده اند.

اما دون اثباته خرط القتاد و این صرفاً یک ادعای بدون دلیل است، زیرا ما راهی برای تحصیل چنین فتوایی نداریم زیرا همه فتوای همه فقها به دست ما و حتی به دست کسانی که ادعای اجماع کرده اند، نرسیده است مثلاً در زمان شیخ مفید، صدها فقیه وجود داشته است و در زمان سید مرتضی، صدها فقیه وجود داشته است و همچنین در زمان محقق حلی و قبل و بعد ایشان فقهای متعددی در شهرها و مناطق مختلف وجود داشته اند، آیا واقعاً کسی به همه ی این فتاوا دسترسی دارد؟! وقتی نگاه می کنیم می بینیم که از بعد از شیخ مفید تنها فتوای تعداد کمی از فقها به دست ما رسیده است مثل شیخ طوسی، سید مرتضی، سلار، ابوالصلاح حلبی و راوندی؛ علاوه بر اینکه همین تعداد کم در طول زمان هستند نه اینکه در عرض هم و در یک عصر بوده باشند، فلذا حداکثر در طول زمان و در چند قرن ما به زحمت به فتوای صد فقیه دسترسی پیدا کنیم؛ پس اگر نگوئیم تحصیل اجماع محال است حداقل می گوئیم بسیار سخت و متعسر است.

پس از حیث صغروی اشکال می‌گیریم که تحصیل چنین اجماعی محال یا بسیار متعسر است.

۲. از جهت کبروی:

و از آن طرف نقل اجماع در زمانی حجت است که آن نقل برای ما متواتر باشد زیرا که ما می‌خواهیم از طریق فتوای فقها به صورت قطعی یا وثوق قریب به قطع، از قول معصوم «علیه السلام» یا از دلیل معتبری کشف کنیم و از طرفی با نقل یک نفر که مثلاً یک نفر اجماعی را نقل کند برای کسی اطمینان یا قطع حاصل نمی‌شود زیرا که نتیجه تابع اخسّ مقدمات است فلذا حداکثر من از طریق ظن به فتاوی فقها، ظن به قول معصوم «علیه السلام» پیدا می‌کنم، که این ظن حجت نیست.

فلذا از حیث کبروی می‌گوییم که اجماعی که ادعا شده است، اجماع منقول است و برای ما مفید نخواهد بود، زیرا که مفید قطع یا اطمینان نمی‌شود چون حتی اگر ده نفر نیز آن را نقل کنند، ممکن است ریشه‌ی آن به یک نفر بر گردد مثلاً اگر هر کدام از صاحب جواهر و کشف اللثام و ریاض، ادعای اجماع کنند ولی چون ممکن است هر سه از یک نفر گرفته باشند مثلاً هر سه از محقق اردبیلی یا علامه حلی گرفته باشند، قطع و اطمینان حاصل نمی‌شود ولی در صورتی که مثلاً ۴۰ فقیه خود تحصیل اجماع کرده بودند و افراد دیگری از آن‌ها نقل می‌کردند، می‌گفتیم این مستفیضه برای ما قطع یا اطمینان می‌آورد. فلذا این اجماع برای ما حجیت ندارد.

و از آن جایی که ما یقین نداریم به نحوه‌ی این نقل اجماع، شک در حجیت آن می‌کنیم و از طرف دیگر اجماع به ما هو اجماع حجت نیست بلکه می‌خواهیم با اجماع حجت پیدا کنیم برای حصول صغرای یک حجت دیگر که حجت دیگر یقین یا اطمینان است، فلذا می‌گوییم که این چنین ادعاها و نقل‌ها موجب حصول آن صغری نمی‌شود پس حجت نیستند.

پس دلیلی بر خروج شرط ابتدایی از تحت عموم ادله «المؤمنون عند شروطهم» نداریم مخصوصاً با توجه به مصادیقی که در روایات آمده است و موارد عدیده‌ای که این لفظ - شرط - به آن - شرط ابتدایی - اطلاق شده است می‌توان گفت که شرط ابتدایی نیز واجب الوفا می‌باشد.

البته اگر کسی ادعا کرد که قدما مدرکی بر این مسئله نداشته‌اند زیرا که در مورد اینکه المؤمنون عند شروطهم شامل شرط ابتدایی و مثلاً شامل عقد می‌شود یا خیر، به نحو شبهه مفهومیه شک داشته‌اند یعنی در مفهوم «شرط» که شامل شرط ابتدایی نیز می‌شود یا خیر، شک داشتند و تنها به صورت قدرمیتقن شرط ضمن عقد را قبول داشته‌اند؛ فلذا چون شک در وجوب وفای به شرط ابتدایی می‌کنیم، اصل عدم وجوب وفا است و دیگر از تعبدی بودن خارج می‌شود؛ ولی این مطلب واضح نیست که قدما هم شبهه مفهومیه داشته‌اند یا خیر.

ولی در هر حال، حتی اگر اصل این طریق درست شود و شرط ابتدایی نیز لازم الوفا بشود، همان اشکالاتی که در راه‌های قبلی بیان شد، به این راه نیز وارد است.

نتیجه

این راه نیز برای تصحیح قرارداد آتی، فایده‌ای ندارد.

راه پنجم: قرارداد آتی انجام معامله‌ای مثل بیع باشد

تمام چهار راه قبلی از طریق این بود که قرارداد آتی را به معنای تعهد می‌گرفتیم، حال می‌خواهیم دیگر این قرارداد را به تعهد معنا نکنیم تا ببینیم که آیا باز همان اشکالات به این احتمال نیز وارد می‌شود یا خیر؟

یعنی در این احتمال، فرض می‌کنیم که قرارداد آتی بیع است - هر چند قرارداد آتی موجود تعهد است نه بیع ولی به عنوان یک طریق برای تصحیح قرارداد آتی به بررسی آن می‌پردازیم -
که خود این راه چندین فرض دارد:

فرض اول: بیع کالی به کالی

مقدمتاً می‌گوییم که ما چهار نوع بیع داریم:

۱. بیع نقدی: هر دو عوضین نقد باشند.
 ۲. بیع نسیه: ثمن مؤجل است ولی مثن نقد است.
 ۳. بیع سلف (سلم): ثمن نقد است ولی مثن مؤجل است.
 ۴. بیع کالی به کالی: هر دو عوضین مؤجل و نسیه هستند.
- بیع نقدی و نسیه و سلف برای ما مفید نیست زیرا ما می‌خواهیم معامله‌ای شبیه قرارداد آتی تصور کنیم که در آینده نقل و انتقال واقع می‌شود، پس باید سراغ بیع کالی به کالی برویم که هم ثمن و هم مثن مؤجل باشد.
مثال:

من الان ۱۰۰ تن فلز خریداری می‌کنم که ۶ ماه دیگر به بنده تحویل بدهید و در مقابل یک میلیارد ۶ ماه دیگر به شما تحویل بدهم و در ضمن آن شروطی را قرار می‌دهیم.
که در این جا هم ثمن معین است و هم مثن و هم زمان تحویل معین است و شبیه همان قرارداد آتی یکسان است.
نکته: بنابر این فرض نیازی هم به حکم تکلیفی نداریم زیرا که مفروض این است که حقیقتاً بیع است بخلاف سایر راه‌ها که چون حقیقتاً بیع نبودند، نیاز به یک حکم تکلیفی بر وجوب به وفای آن داشتیم.

بررسی

اولین چیزی که باید بررسی شود اصل این قرارداد به شیوه بیع کالی به کالی است، زیرا که ادعای اجماع شده است که چنین بیعی باطل است، فلذا ما با قطع نظر از اجماع، به بررسی ادله آن می‌پردازیم:

ادله‌ای که می‌توان برای صحت بیع کالی به کالی بیان کرد، عبارت‌اند از:

۱. **عمومات و اطلاقات باب معاملات مثل «اوفوا بالعقود»، «احل الله البيع»** یا به تعبیر دیگر **مقتضای اصل اولی لفظی:**
در بیع کالی به کالی نیز معامله انجام شده است و در همان زمان انعقاد قرارداد، مشتری مالک کالایی شده است - بر ذمه طرف مقابل - که ۶ ماه دیگر مثلاً آن را تحویل می‌گیرد و فروشنده نیز مالک ثمن و پولی شده است که ۶ ماه دیگر تحویل می‌گیرد.
در اینجا نیازی هم به حکم تکلیفی نداریم زیرا که حقیقتاً بیع است بخلاف سایر راه‌ها که چون حقیقتاً بیع نبودند، نیاز به یک حکم تکلیفی بر وجوب به وفای آن داشتیم.
- البته باید اثبات شود که چنین معامله‌ای عرفی نیز می‌باشد، زیرا که ادله و خطابات ملقای به عرف هستند فلذا همان بیعی که عرف آن را صحیح و مؤثر بداند را شارع مقدس فرموده است که «احل الله البيع» و همچنین دلیل «اوفوا بالعقود» تنها شامل همان عقود می‌شود که عرف آن‌ها را عقد صحیح محسوب می‌کند.
- حال باید توجه کنیم که بدون در نظر گرفتن مسائل شرعی آیا عرف چنین بیعی را که ثمن و مثن هر دو نسیه و مؤجل هستند، را صحیح می‌داند یا خیر؟ که بعید هم نیست که عرف این را صحیح بداند، مثلاً بعید نیست که افرادی که خیلی آشنای به احکام

نیستند در زمانی که معامله سلم انجام می‌دهند همان زمان، پول را ندهند و مثلاً پول را هم بگویند سه روز دیگر پرداخت می‌کنم یعنی در نهایت هر دوی ثمن و مثن را مؤجل کنند.
 پس بیع کالی به کالی نیز عرفاً بیع است فلذا مشمول ادله عام صحت معاملات می‌شود.
 حال باید بعداً دید که آیا در این جا معارض یا مخصصی وجود دارد یا خیر؟ ولی فعلاً دلیل یا مقتضای اصل اولی لفظی ما صحت چنین بیعی می‌باشد یعنی اگر بدون لحاظ ادله دیگر ما شک در صحت چنین بیعی کردیم، عموماً باب معاملات شامل این مورد نیز می‌شود.

۲. ادله‌ی خاصه دال بر صحت بیع کالی به کالی: روایات

دسته اول از روایات: بعض روایات ذیل باب سلف

سه روایت در این دسته وجود دارد که دارای مضمون واحد هستند که یکی از آنها روایت هشام بن سالم است و یکی روایت حلبی است و دیگری روایت داود بن سرحان است.

۱ - مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ مَنْصُورٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ بَاعَ بَيْعاً لَيْسَ عِنْدَهُ إِلَى أَجَلٍ وَ ضَمِنَ الْبَيْعَ قَالَ لَا بَأْسَ بِهِ. وَ رَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى مِثْلَهُ .

۲ - مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ رَجُلٍ بَاعَ بَيْعاً لَيْسَ عِنْدَهُ إِلَى أَجَلٍ وَ ضَمِنَ الْبَيْعَ قَالَ لَا بَأْسَ. وَ رَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ مِثْلَهُ .

۷ - محمد بن الحسن (شیخ طوسی) باسناده عن الحسن بن محمد بن سماعة عن جعفر بن سماعة عن داود بن سرحان عن أبي عبد الله ع في رجل باع بيعاً ليس عنده إلى أجل و ضمن البيع قال لا بأس به.

بررسی سندی

که در بین این سه روایت، روایت دوم سند بهتری نسبت به سند روایت اول و سوم دارد و صحیحه می‌باشد.

تنها مشکل روایت اول در مورد «مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى» است که محتمل بین دو نفر می‌باشد:

❖ محمد بن عیسی بن عبید: معارضی که برای وثاقت ایشان بیان شده است به نظر ما حجیت ندارد فلذا ایشان

ثقه است.

❖ محمد بن عیسی اشعری: وجه من اصحاب الاشعریین است فلذا ثقه است.

۱ (۵) - الکافی ۵ - ۲۰۰ - ۲.

۲ (۶) - التهذیب ۷ - ۲۷ - ۱۱۷.

۳ (۷) - الکافی ۵ - ۲۰۱ - ۸.

۴ (۸) - التهذیب ۷ - ۲۸ - ۱۱۸.

۵. وسائل الشیعة؛ ج ۱۸؛ ص ۲۹۲.

۶ (۴) - التهذیب ۷ - ۴۴ - ۱۸۹.

۷. وسائل الشیعة؛ ج ۱۸؛ ص ۲۹۴.

فلذا روایت اول یا صحیحه و یا حسنه است.

و مشکل روایت سوم نیز این است که طریق شیخ در مشیخه به **الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ** مشتمل بر «الحسین بن سفیان البزوفری» است که مرحوم خویی می‌فرماید که این شخص همان «الحسین بن علی بن سفیان البزوفری» است فلذا ثقه می‌شود - نوعاً روش مرحوم خویی این گونه است که اگر یک نفر با واسطه به شخصی منسوب شد و در جایی بی واسطه به همان شخص نسبت داده شد، می‌فرماید که این دو یک نفر هستند که در یک جا نسبت به پدر داده شده است و در جای دیگر او را منسوب به جد کرده‌اند - .

ولی این تنها یک ادعا است چون ممکن است که حسین عموی او باشد یعنی سفیان دو پسر داشته به نام های حسین و علی و علی هم پسری به نام حسین داشته است که این دو حسین هر دو راوی حدیث بوده‌اند، پس نمی‌توان مطمئن شد که این دو حسین یک نفر هستند.

بنابراین شبهه در طریق مرحوم شیخ باقی می‌ماند زیرا که «الحسین بن سفیان البزوفری» توثیق ندارد ولی سایر افراد مشکلی ندارند زیرا که «**الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ**» و «**جَعْفَرِ بْنِ سَمَاعَةَ**» هر دو واقفی و ثقه هستند و «**دَاوُدَ بْنِ سِرْحَانَ**» نیز ثقه است، پس اگر طریق شیخ را بپذیریم روایت سوم موثقه می‌شود و إلا به دو روایت دیگر تمسک می‌کنیم.

بررسی دلالی

مضمون هر سه روایت این است که شخصی کالایی را که ندارد و نزد او نیست را به صورت مدت دار فروخته است - شبیه سلف - و متعهد هم شده است که در فلان زمان تحویل دهد و امام فرموده‌اند که اشکالی ندارد. سوال شخص سائل محدود به همین مقدار است و قیدی ندارد فلذا مطلق است و امام نیز استفصال فرمودند و سوال نکردند که این شخص که کالای این چنین می‌فروشد، آیا پول کالا را هم همان زمان انعقاد قرارداد می‌گیرد یا در زمان تحویل پول کالا را می‌گیرد؟ و خود امام نیز قیدی در کلامشان ذکر فرمودند و به نحو مطلق فرمودند که «**لَا بَأْسَ**» و ترک استفصال نیز دلالت بر اطلاق دارد، بنابراین روایت دالت دارد که چنین بیعی صحیح است چه ثمن آن را هم همان زمان انعقاد قرارداد گرفته باشید و چه در زمان تحویل کالا، ثمن را هم تحویل بگیرید. پس اگر کسی بگوید امام «علیه السلام» در مقام بیان بوده‌اند - و اگر کسی شک کرد که روایت در مقام بیان می‌باشد یا خیر می‌گوییم که اصل در مقام بیان بودن است - و قائل شود که ترک استفصال مفید اطلاق است و امام در اینجا ترک استفصال نموده‌اند، مشخص می‌شود که روایت اطلاق دارد و شامل بیع کالی به کالی هم می‌شود.

دسته دوم از روایات: بعضی روایات باب بیع ثمار

که در این جا نیز سه روایت داریم که مضامین مشابهی دارند ولی روایت اول دلالت بهتری دارد:

۱. تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان)؛ المشیخه؛ ص ۷۵: و ما ذکرته فی هذا الكتاب عن الحسن بن محمد بن سماعه فقد اخبرنی به احمد بن عبدون عن ابی طالب الانباری عن حمید بن زیاد عن الحسن بن محمد بن سماعه، و اخبرنی أيضا الشيخ ابو عبد الله و الحسين بن عبيد الله و احمد بن عبدون کلهم عن ابی عبد الله الحسين بن سفیان البزوفری عن حمید بن زیاد عن الحسن بن محمد بن سماعه .

۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الْكَرْخِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ قُلْتُ لَهُ إِنِّي كُنْتُ بَعْتُ رَجُلًا نَخْلًا كَذَا وَكَذَا نَخْلَةً بَكَدًا وَكَذَا دِرْهَمًا وَ النَّخْلُ فِيهِ ثَمْرٌ فَأَنْطَلَقَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنِّي فَبَاعَهُ مِنْ رَجُلٍ آخَرَ بِرَيْحٍ وَ لَمْ يَكُنْ نَقْدِي وَ لَا قَبْضَتُهُ قَالَ فَقَالَ لَا بَأْسَ بِذَلِكَ أَلَيْسَ كَانَ قَدْ ضَمِنَ لَكَ التَّمَنُّ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ فَالرَّيْحُ لَهُ.

۲- مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَشْتَرِي الثَّمْرَةَ ثُمَّ يَبِيعُهَا قَبْلَ أَنْ يَأْخُذَهَا قَالَ لَا بَأْسَ بِهِ إِنْ وَجَدَ رَجُلًا فَلْيَبِيعْ. وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ مِثْلَهُ .

۳- وَ عَنْهُ عَنِ صَفْوَانَ وَ فَضَالَةَ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا عَ أَنَّهُ قَالَ: فِي رَجُلٍ اشْتَرَى الثَّمْرَةَ ثُمَّ يَبِيعُهَا قَبْلَ أَنْ يَفْبِضَهَا قَالَ لَا بَأْسَ.

که در روایت اول می فرماید که درخت خرما را خریده است ولی نه پول آن را داده است و نه درختها را تحویل گرفته است، و سپس آنها فروخته است و سود برده است و حضرت فرموده است که اشکالی ندارد. هر چند از این روایت مؤجل را نتوان استفاده کرد ولی می توان صحت بیع خالی به خالی - که شبیه بیع کالی به کالی است - را استفاده کرد، چون نه چیزی تحویل گرفته و نه چیزی تحویل داده است و او قبل از تحویل فروخته است. البته مقصود ما از این روایت بیع نقدی خالی به خالی است نه بیع دین به دین. پس این روایت مؤیدی است برای اینکه اطلاق ادله باب معاملات و اطلاق روایات قبل، شامل بیع کالی به کالی نیز می شود.

البته در روایت دوم و سوم تصریح به این مطلب ندارد و از اطلاق و عدم تقیید و عدم استفصال امام استفاده می کنیم که روایت هم شامل جایی می شود که پول آن را داده است و هم شامل جایی می شود که پول آن را نداده است.

نتیجه‌ی بررسی ادله صحت بیع کالی به کالی: ادله صحت بیع کالی به کالی تمام است - حداقل دلیل اول خدشه‌ای ندارد - ولی اینکه آیا در مقابلش دلیلی بر بطلان آن داریم یا خیر؟ باید در جلسه دیگری بررسی شود.

۱ (۳) - الکافی ۵- ۱۷۷- ۱۶، و آورده فی الحدیث ۱ من الباب ۱۵ من أبواب أحكام العقود.

۲ (۴) - التهذیب ۷- ۸۸- ۳۷۶، و آورده فی الحدیث ۴ من الباب ۱۶ من أبواب أحكام العقود.

۳ (۵) - الفقیه ۳- ۲۱۱- ۳۷۸۷.

۴ (۶) - التهذیب ۷- ۸۹- ۳۷۷.

۵. وسائل الشیعة؛ ج ۱۸؛ ص ۲۲۵